

عبدالجمال حسن‌اف

واژه‌های کهن در لهجه خجند

بررسی لهجه‌های زبانهای اقوام مختلف، سالهاست که موضوع تحقیق علمای زبان‌شناس قرار دارد. شاید یکی از دلایلی که دانشمندان را به این عرصه معطوف داشته، وجود عناصر و واژه‌های تاریخی است که در هیچ یک از منابع خطی وجود ندارد. این شیوه، یکی از راههای رسیدن به اصل فرهنگ و زبان بسیار دور هر قوم محسوب می‌شود و برای بازیابی ریشه کلمه‌ها نیز یاری می‌رساند (رک: ۲، ۵۹۶). بیهوده نیست که خاورشناسانی شهیر همچون ان. بولدیریف، و.س. راستورگوییوا، ال. خروموف، از. رازینفلد و دیگران یک بخش از پژوهشهای خویش را به تحلیل گویشهای مردم مناطق مختلف تاجیکستان یا اماکن تاجیک‌زبان جمهوری‌های دیگر اختصاص داده‌اند. محقق برجسته ایرانی، پرویز ناتل خانلری در این زمینه می‌گوید: «لفظ گویشی را پست و بی‌ارزش نباید شمرد و به چشم بی‌اعتنایی نباید نگریست، زیرا آنها نیز صورتهای دیگری از همان زبان اصلی کهن یا منشعب از اصل باستانی کهنی هستند» (۱۲، ۸۲).

در کشور کنونی تاجیکستان، مجموعه گویشهای شمالی در قلمرو جمهوری تاجیکستان و دیگر جمهوری‌های اتحاد دولتهای مستقل بخصوص ازبکستان گسترش دارند. این گویشها از نظر اصالت و حفظ عناصر گذشته، به چند گروه تقسیم می‌شوند. در گروه اول این عناصر بیشتر، در گروه دوم کمتر و در دسته سوم به ندرت مشاهده می‌شوند.

گویش مردم خجند طبق بررسی محققان منسوب به شاخه فرغانه غربی گویشهای شمالی است که ویژگیهای زبانی خاص خود را دارد. یکی از ویژگیهای عمده این گویش، وجود لغات و عناصر زبانی بسیار قدیمی است که طی گذشته دور مستعمل بوده و اکنون در زبان

مصحح متن «زین الاخبار» گردیزی، فعل «خالی شدن» را در پاورقی توضیح دهد (۳۱، ۹۲). زیرا این نوع اصطلاحات، در زبان معیار کنونی ایران، معنی اصیل خود را از دست داده و به معنایی دیگر به کار می‌رود.

اکنون به برخی از واژه‌های اصیل گویشی مردم خجند پرداخته می‌شود:

گرمک (garmak): مؤلفان فرهنگنامه‌های کهن این کلمه را به هر شکلی شرح داده‌اند، اما در میان تفسیرهای آنها، شرح صاحب «فرهنگ رشیدی» صحیح‌تر به نظر می‌رسد. وی همه انواع سبزیجاتی را که جوشانده می‌شود، گرمک به حساب آورده است. افزون بر این، اکثر لغت‌نگاران این کلمه را «باقلا» در آب جوشانده» شرح داده‌اند. ذیل واژه «باقلا»، فرهنگ‌نگاران سبزی مثل لوبیا در نظر داشتند که دانه‌اش را پخته و می‌خورند (رک: ۱۷، جلد ۱، ۲۰۸). اما به گمان غالب در این مورد «نخود» مراد است. همه فرهنگ‌نویسان به عنوان دلیل، این بیت سنایی را شاهد آورده‌اند:

باقلا را بسنده کن در راه

چند از این باقلا، تو گرمک خواه (رک: ۲۷؛ ج ۱، ۱۱۳۸)

این واژه اکنون در گویش خجند به معنی «نخود در آب جوشانده شده» کاربرد زیاد دارد. همچنین گرمک‌فروشی در خجند از جمله پیشه‌های معمول است.

کلپتره (kalapatra / kalpatara): در خجند به معنی «سخنان بی‌سر و ته» است. در فرهنگنامه‌ها کلپتره را «سخنان بیهوده و زیون و بی‌معنی، نادرست» شرح داده‌اند (رک: ۱۵، ج ۲، ۱۸۱؛ ۲۷، ج ۲، ۱۶۴۴؛ ۲۸، ج ۳۸، ۸۰). دهخدا در دو مورد از انوری شاهد آورده است:

او تو را کی گفت کین کلپتره‌ها را جمع کن

تا تو را لازم شود چندین شکایت گستری

مرد کی بیند از این بیهوده‌گوی چاکر کی؟

مشستی کلپتره و بیهوده به هم درخاید

دینه (dina): به معنی «دیروز». واژه مذکور را مؤلف «فرهنگ نظام» شکل مخفف «دیگینه» شمرده است (۹، ج ۲، ۱۲۱). صورت دیگینه در «ترجمه تاریخ طبری» چنین آمده است: «و این روز که من آمدم، از دیگینه مهمان فلان مهتر بودند، جمله مردم خرد و بزرگ» (۱۴، ج ۱، ۷۵۲).

دینه از جمله قدیم‌ترین عنصرهای لغوی زبانهای هندواروپایی است که با کلمه *день* «روز» روسی هم‌ریشه می‌باشد (۸، ج ۱، ۴۹۸). این واژه خاص گویش ماوراءالنهری و خراسانی بوده که اکنون نیز در همین مناطق محفوظ مانده است، اما در زبان معیار فارسی ایرانی کنونی منسوخ گشته است. محقق ایرانی، خسرو فرشیدورد راجع به کاربرد این واژه در «تاریخ بیهقی» چنین آورده است: «دینه به معنی دیروزی، از لغات نادری است که در این کتاب آمده است» (۱۳، ۴۹۱). محقق دیگر ایرانی سید محمود طباطبایی اردکانی نیز هنگام ذکر جمله‌ای از «تفسیر ابوالفتح» عبارت «منزل دینه» را «منزل دیروزی» شرح داده است (رک: ۳۳، ۱۸۵). در آثار گوناگون قرنهای ۱۰-۱۳ واژه دینه، چنانکه شاه گردید، مکرر مشاهده می‌شود (۲۲، ۲۵۸).
چمه (cama): در گویش مردم خجند به همراه فعل کمکی «کردن» و «داشتن»، به معنی «با چشم تعقیب کردن، زیر نظر داشتن» به کار می‌رود. دهخدا با تکیه بر اخبار واژه‌نامه‌های پیشین، این کلمه را به معنی «چشم» آورده و آن را خاص گویش مرو یا مرو شاهجان قید می‌کند (۲۸، ج ۱۶، ۲۹۱). مؤلفان فرهنگنامه‌های پیشین امثال «لغت فرس»، «مجمع‌الفرس»، «فرهنگ جهانگیری» و مانند اینها، واژه «چم» را خاص زبان مرویان به شمار آورده‌اند (رک: ۳۰، ص ۸۰، ۹۹، ۱۲۰).

مؤلف «برهان قاطع»، این کلمه را به گونه‌های چم و جم ضبط کرده، شکل چم را خاص مروزی یا مرغزی می‌شمارد، ولی جم را منسوب به زبان دارالمرز و مرو شاهجان می‌داند (۲۳، ج ۱، ص ۳۲۶).

حافظ اوبهی تنها گونه چم را قید می‌کند و آن را متعلق به مرویان می‌داند (۲۰، ۲۴۵). ولی همه مؤلفان واژه‌نامه‌های مذکور برای این کلمه شاهدهی ذکر نکرده‌اند.

بیوی (bivi): در مناطق مختلف خجند به معانی «خواهر بزرگ»، «زن برادر» و «مادر بزرگ» کاربرد دارد. طبق اخبار مؤلفان فرهنگنامه‌ها، این واژه در آثار نیاکان به معنی «زن نیکو» (رک: ۲۰، ۳۳)، «زن نیکو و معتبر، خاتون، خانم، صاحب خانه» (۱۷، ج ۱، ۱۸۲) کاربرد داشته است.

در خصوص اصل این کلمه، میان فرهنگ‌نگاران اختلاف است. برخی آن را فارسی (ایرانی) (رک: ۹، ج ۱، ۷۸۷)، و گروهی دیگر هندی می‌دانند (رک: ۱۷، ج ۱، ۱۸۲).

سمایی این واژه را به شکل «بی‌بی» استفاده کرده است:
که همی شد به ره گشاده گره

بهر بی‌بی به سوی زاهد ده (۱۷، ج ۱، ۱۸۲)

در انوار سهیلی نیز آمده است: ای نازنین، بی‌بی من تو را نیازمندی رسانده می‌گوید که در این شهر غریب می‌نمایی (رک: ۱۷، ج ۱، ۱۸۲). محمد غیاث‌الدین رامپوری واژه «بیچه» را ذکر کرده، آن را گونه مصغر و مخفف «بی‌بی» می‌داند (۱۵، ج ۱، ۱۵۶). واژه بی‌بی به معنای «بانو، خاتون» در گویش قاین ایران نیز اکنون کاربرد دارد (۱۰، ۱۳۴).

غیشه (γiša): ساکنان خجند و اطراف آن، به معنی «برگهای قسمت پایین درخت توت» به کار می‌برند. مؤلف «فرهنگ قوآس» این واژه را به شکل ذیل شرح داده است: «گیاهی است که بتابند و جوال بافند؛ گه ستور نیز خورد» (۱۸، ۶۲). این واژه را در سده ۹ میلادی، رودکی نیز استفاده کرده است:

یار بادت توفیق روز بهین با رفیق

دولتت باد حریف دشمنت غیشه و نال (۱۸، ۶۲)

قاق (qāq): به معنی «خشک» (مانند نان قاق) و «لاغر» (مانند آدم قاق) و نیز مطلقاً به معنی «زردآلوی خشک» به کار می‌رود. علی‌رغم آنکه برخی این واژه را ترکی می‌دانند، اما طبق شواهد، این واژه از اصل ایرانی است. فردوسی در شاهنامه این کلمه را چنین به کار برده است:

خورش‌ها از این گونه نان کاک دگر خوردنی‌های چون جان پاک

دو چشم مرا گشته‌ای کا کووار سزاوار خاری نه‌ای هوش دار!
 کاک به معنای «هر چیز خشک»، چنانکه محمد غیاث‌الدین رامپوری تأکید می‌کند
 (۱۵، ج ۲، ص ۱۷۱)، به صورت «کَعک» وارد زبان عربی شده است.

قدوق (qodouq): به معنی «چاه آب». به اعتقاد نگارنده، از نظر اشتقاقی با فعل کندن-
 کن ارتباط دارد. از این ریشه گونه‌های کَندک/کَندگ و کَندو/کَندوک نیز وجود دارد.
 همچنین از شکل کَندک/کَندگ معرب «خندق» ساخته شده است. «کندو» در متون گذشته،
 به معنی «ظرف بزرگ خُم‌مانند برای نگهداری غله» به کار رفته است:

نخل‌ها بر کوه و کندو و شجر می‌نهند از شهد انبار شکر

(مولوی)

کندوج معرب همین واژه است.

امروزه، واژه «قُدوق» در خجند، نه تنها به طور مستقل، بلکه به عنوان یک جزء
 ترکیبی (کسی را قدوق کردن «خسته کردن کسی»، سر قدوق شدن «خسته گشتن (مغز) سر»)
 رایج است. در لهجه‌های اطراف خجند به جز این شکل، باز گونه کَندیوک «ناف» رایج است.
 بنا بر نظر و.ا. آبایف در برخی گویشهای زبان روسی نیز گونه کَندیوک (кандюк) «شِکم»
 رایج است (رک ۱، ج ۴، ص ۱۷۳). از مواد فرهنگ‌نامه‌های دیگر می‌توان به چنین خلاصه آمد
 که واژه‌های روسی کَندیه، کَندیه (кандия, кандея) «ظرف مسی در کلیساها به عنوان
 زنگ» نیز از نگاه ریشه‌شناختی با قُدوق هم‌ریشه است (رک ۸، ج ۲، ص ۱۷۹).

قنار (qanār): «کیسه‌ای بزرگ معمولاً برای نگهداری پنبه». این واژه را ابوعبدالله
 رودکی به گونه کَنور به معنی «ظرف بزرگ سفالین برای نگاهداری غله» به کار برده است.

از تو دارم هرچه در خانه خَنور وز تو دارم نیز گندم در کنور
 آئینده (āninda): در لهجه خجند و اطراف آن به معنی «در یک لحظه، یک آن» به کار
 می‌رود که به احتمال زیاد جزء اول آن همان کلمه «آن» به معنی «لحظه، زمان» است.

اوستر (ustar): «آن سوتر». بنا به شرح مؤلفان واژه‌نامه‌های پیشین، کلمه «آستر» گونه
 مخفف «آن سوتر» بوده است (رک ۲۷، ج ۱، ۲۴۵؛ ۲۳، ج ۱، ۶۲۴؛ ۲۰، ۶۹؛ ۱۷، ج ۱، ۹۲۹؛ ۹،
 ج ۲، ۲۱۹؛ ۲۸، ج ۲، ۱۰۳).

جووه (juva): «جویی که در نان‌پزی برای پهن و نازک کردن خمیر استفاده کنند». در شرح واژه چوبه مؤلف «فرهنگ رشیدی» آورده است که «جویی که بدان نان تُتک و پهن کنند» (۲۹، ج ۱، ۵۵۰).

این واژه اکنون در اسفزه به صورت جُوَه (juva) و در استروشن به شکل چُبا (cubā) به کار می‌رود.

هوپاق (hupāq): در لهجه خجند و اطراف آن این واژه به معنی «ضربه‌ای که با انگشت اشاره به پیشانی زده می‌شود» کاربرد دارد.

این واژه، احتمالاً صورتی از «هَباک» است. بنا بر اخبار فرهنگ‌نامه‌ها واژه «هَباک» در آثار دوران پیشین با واریانتهای هَباک (رک ۱۸، ۹۱)، هَباک (رک ۲۰، ۲۳۹)، هَباک و هَباک (رک ۲۳، ج ۲، ۶۷۳، ۶۷۴)، هَباک و هَباک (رک ۲۹، ج ۲، ۱۴۷۹)، هَباک (رک ۲۷، ج ۱، ۶۵۵) به کار رفته است.

در قدیمترین فرهنگ فارسی، «لغت فرس» این کلمه به صورت هَباک به معنی «میان سر» ثبت گردیده است (رک ۲۵، ۹۱-۹۲) و به عنوان شاهد بیت ذیل فردوسی ذکر شده است:

یکی گرز زد تـسـرک را بر هَباک

کز اسب اندر آمد همان گه به خاک

عین این بیت در «فرهنگ جهانگیری» با اندکی تغییر آورده شده، واژه هَباک به گونه‌های هَباک و هَباک ذکر گردیده است (رک ۲۷، ج ۱، ۶۵۵).

به نظر می‌رسد که گونه‌های هَباک و هَباک واریانتهای فرعی واژه هَباک می‌باشند. مؤلف «فرهنگ نظام» نیز فارسی بودن هَباک را اشاره نموده، تأکید می‌کند که آن مبدل هَباک است (رک ۹، جلد ۵، ۴۸۴).

چنان که گفته شد، گونه‌های مختلف واژه مورد تحلیل در آثار نیاکان به معنی «تارک، میانۀ سر، فرق سر» کاربرد داشته و تقریباً همه فرهنگ‌نویسان بیت مذکور فردوسی را به عنوان شاهد آورده‌اند. تنها مؤلف «فرهنگ جهانگیری» به جز این بیت فردوسی، بیتی دیگر از منصور شیرازی ذکر کرده است:

کسی که سر نهد بر خط متابعت

به تیغ حادثه بشکافدش زمانه هَباک (۲۷، ج ۱، ۶۵۵)

سندوف (sanduf): در گویش مردم خجند، به معنی «متاع نقشدار یا سیاه که برای آبره و آستر تشک و بستر» است. این واژه، ظاهراً صورتی از «سندوس» است. از یک اشارهٔ دهخدا برمی‌آید که واژهٔ سُنْدوس اصلاً یونانی بوده و در آثار نیاکان به معانی ذیل استفاده گردیده است: «دیبا، قسمی از دیبای بیش قیمت بغایت رقیق و باریک و لطیف و نازک که بیشتر لباس بهشتیان از آن باشد... پارچهٔ پنبهٔ لطیف، خلاف ستبرق که دیبای ستبر است» (۲۸، ج ۲۷، ۶۶۰): و از وی (روم) جامهٔ دیبا و سندوس، میسانی و تَنْفُسه و جُرَب و شلواربندهای باقیمت خیزد (۲۶، ۷۳).

فرغان (faryān): در گویش اهالی خجند، با فعل کمکی «کردن» به معنی «هرس کردن» به کار می‌رود. این واژه در فرهنگنامه‌های پیشین به صورت «فَرخانج» آمده است: «شاخهٔ بزرگی که پی کنند تا شاخهٔ دیگر دهد» (۱۸، ۷۲)، «شاخهٔ بزرگی را گویند که از درخت ببرند، تا شاخه‌های دیگر برآیند و شاخهٔ درختی را نیز گویند که پیوند کنند به درخت دیگر؛ و به معنی شاخهٔ درخت انگوری است که آن را در زیر زمین کنند و از جای دیگر تنمهٔ او را برآرند و آن را به عربی انیس می‌گویند...» (۲۳، ج ۲، ۱۸۵). اما این فرهنگها شاهی از متون را ذکر نکرده‌اند.

قلاق (qalāq) و قراق (qaraq): در گویش خجند قلاق به معنی «چرک بینی» و قراق به معنی «چرک بدن» متداول است. به باور نگارنده، این دو واژه، واریانتهایی از واژهٔ قدیمی «کلخج» است که در فرهنگهای قدیمی ثبت شده است. مؤلف «لغت فرس» و «فرهنگ جهانگیری» کلخج را چنین معنی کرده‌اند: «چرک باشد» (۲۵، ۳۱؛ ۲۷، ج ۲، ۱۶۴۸). مؤلف «تحفه الاحباب» معنای این واژه را به طریق ذیل شرح داده است: «چرکی بود که بر پای و جامه نشیند» (۲۰، ۷۶).

گنده و بی‌همت و دون و حقیر ریش پر از ... همه تن کلخج

(عمارهٔ مروزی)

به اندیشهٔ ما، سیر تحول آن به صورت کَرخج-کلخج-قلقچه می‌باشد که ابدال واج «ک» به «ق» و «ر» به «ل» پدیده‌ای سیستماتیک در تحولات واجی زبانهای ایرانی است. قشنگ (qaššang): به معنی «لجوج، سرکش، یکدنده» در بین اهالی خجند رایج است. به باور نگارنده، این واژه با کلمهٔ «شنگ» در زبان سغدی ارتباط دارد. در این خصوص، زبان‌شناس، دادخدا سیم‌الدین‌اف می‌نویسد: «بنیاد این واژهٔ ترکی شده، در آثار سغدی در چندین

شکل نوشت آمده است: - qšnq-gšnk, šnk به معنای «زیبا، باشکوه، قشنگ»... و.ب. هنینگ... هنگام تشریح واژه سغدی qšnq آن را زیر علامت سؤال به qašang مقایسه کرده بود...» (۱۶، ۶).

در آثار نیاکان، کلمه شنگ به معانی ذیل است: ۱) زیبا، خوشروی ۲) شوخ، ظریف ۳) زیبایی، خوشرویی، ظرافت؛ شوخی، رعنائی ۴) عیار، گستاخ، دزد. مواد گردآمده گواه است که تا دوران هجوم مغول شاعران این واژه را به معنای ۱- شوخ، ظریف، ۲- عیار، گستاخ؛ دزد به کار برده‌اند.

چنین که چشم تو را خواب بسته می‌دارد

که باز دارد از این خواب چشم شنگ تو را

(امیر خسرو دهلوی)

به جز کلمه ذکر شده، به نظر ما این واژه با واژه لکشنگ/لکه‌شنگ «شلخته» در میان مردم خجند به جا مانده است. واحد لغوی لکشنگ/لکشنگ به احتمال قوی از نظر ساختار از جزء‌های لک(ه) و شنگ بنیاد یافته است. فرهنگ‌نگاران یکی از معنای لک را «احمق» شرح داده‌اند. پس می‌توان لکشنگ را «احمق‌گونه» معنی کرد. در لهجه‌های دیگر شمالی، این واژه به گونه لپشنگ مستعمل است.

هیقیچاق/هیقیچیق (hiqicāq/ hiqiciq): به معنی «سکسکه» در خجند رایج است. بر اساس نقل قول فرهنگها، این واژه ظاهراً ریشه هندی دارد. مؤلف «فرهنگ رشیدی» آورده است که هوکچه و هکک «بضم و فتح کاف اول که به هندی هیچکه گویند» (۲۹، ج ۲، ۱۴۹۵).

مؤلف «فرهنگ جهانگیری» از یوسف طبیب و صاحب «فرهنگ رشیدی» از یوسف طبیب و خسرو بیت‌های ذیل را به عنوان شاهد آورده‌اند:

از امتلای آنکه هکوجه گردد یارش باید که کنی مقیسی در کارش

(۲۷، ج ۲، ۱۵۵۳)

ز آب سنان به سیب‌دشمن فرو نشان

چون از امتلای خوف دل او را هکک بود

(۲۹، ج ۲، ۱۴۹۵)

در گویش مردم خجند، واژه مذکور ظاهراً شکل ترکی شده هکوجه هندی است.

اصول (osul): در گویش خجندی، مطلقاً به معنی «رقص» به کار می‌رود. این واژه، هر چند واژه‌ای عاریتی و غیرایرانی است، اما معنی بسیار قدیمی خود را حفظ نموده است. این واژه در زبان تاجیکی معیار کنونی به معانی ذیل کاربرد دارد: ۱- جمع اصل ۲- تاریخ و ماهیت پیدایش بیماری؛ ۳- قاعده‌های اساسی هر علم، اساس‌های هر علم؛ ۴- حرکت موزون خوشایند، رقص؛ ۷- آهنگ موسیقی، وزن موسیقی؛ ۸- نام نغمه‌های هفتگانه موسیقی کلاسیکی (رک ۱۷، ج ۲، ۳۹۷).

از اخبار مؤلفان فرهنگنامه‌ها برمی‌آید که برخی از معناهای این واژه، پس از اقتباس به زبان تاجیکی پیدا گردیده‌اند.

مؤلفان پیشین واژه یادشده را در بیان نوعی مخصوص رقص که معادل «رقص برتل» هندی است (رک ۱۵، ج ۱، ص ۳۷۵)، مورد استفاده قرار داده‌اند: «دست مولانا بگرفت گفت: «رقص بکن!» شخصی به او گفت که: «تو رقص به اصول نمی‌کنی، زحمت مکش». مولانا گفت: «من رقص به یرلیغ می‌کنم، نه به اصول» (رساله دلگشا- رک ۲۸، ج ۷، ص ۲۸۴۱).

چنان که اشاره گردید، این معنای واژه اصول حالا از دایره زبان ادبی تاجیک خارج گردیده، اما به معنی «رقص» در ترکیب ضرب‌المثل «گاه غمزه و اصول، گاه خدا و رسول» و «اصول به دست نقاره‌چی» باقی مانده است.

پانوشتها:

1. Абаев В.И. Историко-этимологический словарь осетинского языкаю Том 1. М.-Л., 1958
2. Лингвистический энциклопедический словарью-М, 1990
3. Ефимов В.И., Расторгуева В.С., Шарова Е.Н. Персидский, дари, таджикской// ОИЯ. Новоиранские языки.- М.: Наука, 1982, с. 5-230
4. Расторгуева В.С., Молчанова Е.К. Среднеперсидской язык// ОИЯ. Среднеиранские языки.-М.: Наука, 1981. -С. 6-147
5. سیم‌الدین اف د. - واژه‌نامه فعلهای پهلوی. - دوشنبه: دانش، ۱۹۹۲، ص. ۷۱.
6. سیم‌الدین اف د. - برخی از واژه‌های کهن در گویش‌های تاجیکی // نامه پژوهشگاه (مجموعه مقالات). - دوشنبه ۲۰۰۲، شماره ۲، صص. ۲۰-۵
7. سلیم‌اف ی. - نثر روایتی فارس و تاجیک. دوشنبه: دانش، ۱۹۷۱. - ۱۵۶ ص

8. Фасмер М. Этимологический словарь русского языка. М.: Прогресс, 1986-1987. Том 1.- 561 с.; Том 2.- 671 с.; Том 3.- 830 с.; Том 4.- 860 с.
۹. داعی الاسلام، سید محمد علی. - فرهنگ نظام. جلد های ۱-۵. تهران؟ ۱۳۶۲-۱۳۶۴
 ۱۰. رضا زمردیان. - بررسی گویش قاین. تهران، ۱۳۶۷
 ۱۱. پرویز ناتل خانلری. - زبان شناسی و زبان فارسی. تهران، ۱۳۴۷
 ۱۲. پرویز ناتل خانلری. - دستور تاریخی زبان فارسی. چاپ اول. تهران، ۱۳۷۲
 ۱۳. خسرو فرشیدورد. - بعضی از قواعد دستوری «تاریخ بیهقی» // یادنامه بیهقی. مشهد. ۱۳۷۴، ص ۴۶۸-۵۱۵
 ۱۴. ابوعلی بلعمی. - تاریخ طبری. با مقدمه و توضیحات م. عمرف و ف. بابایف. جلد های ۱-۲. تهران، ۲۰۰۱/۱۳۸۰
 ۱۵. محمد غیاث الدین رامپوری. - غیاث اللغات. جلد های ۱-۳. دوشنبه، ادیب، ۱۹۸۷-۱۹۸۸
 ۱۶. سعدی شیرازی. - کلیات. دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۸-۱۹۹۰، جلد های ۱-۴
 ۱۷. فرهنگ زبان تاجیکی. - مسکو، دایرة المعارف شوروی، ۱۹۶۹، جلد های ۱-۲
 ۱۸. فخر قواس. - فرهنگ قواس. خجند: نور معرفت، ۲۰۰۳
 ۱۹. ابوالقاسم فردوسی. - شاهنامه. دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۷-۱۹۹۲
 ۲۰. حافظ اوبهی. - تحفه الاحباب. دوشنبه: عرفان، ۱۹۹۲
 ۲۱. آخوینی بخارایی. - هدايت المتعلمين في الطب، با اهتمام دکتر جلال متینی. چاپ دوم، مشهد، ۱۳۷۱
 ۲۲. ابوالفضل بیهقی - تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و فیاض. تهران، ۱۳۷۱
 ۲۳. محمد ابن خلف تبریزی. - برهان قاطع. جلد های ۱-۲. به کوشش محمد سعیدیپور. بدون سال نشر.
 ۲۴. ترجمه تفسیر طبری - جلد های ۱-۷. تهران ۱۳۴۰-۱۳۴۴
 ۲۵. اسدی طوسی - لغت فرس، به کوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات کتابخانه طهوری. تهران، ۱۳۳۶
 ۲۶. حدود العالم من المشرق الى المغرب - به کوشش منوچهر ستوده. تهران، ۱۳۴۰
 ۲۷. حسین اینجو - فرهنگ جهانگیری. جلد های ۱-۲. مشهد، ۱۳۵۱
 ۲۸. علی اکبر دهخدا - لغتنامه. جلد های ۱-۵۰. تهران، ۱۳۲۵-۱۳۴۵
 ۲۹. رشیدی - فرهنگ رشیدی، یا ضمیمه معربات رشیدی. به تحقیق و تصحیح محمد عباسی. جلد های ۱-۲، تهران. بدون سال نشر.
 ۳۰. صادق کیا - واژه های گویشی در هشت واژه نامه فارسی. تهران، ۱۳۵۷
 ۳۱. ابوسعید گردیزی - تاریخ گردیزی، با شرح و حواشی ابوالحی حبیبی. تهران، ۱۳۶۳
 ۳۲. گزیده متن تفسیر فارسی - به کوشش دکتر سید محمود طباطبایی اردکانی. چاپ دوم. تهران، ۱۳۶۷
 ۳۳. مُجمل التواریخ و القصص - به تصحیح ملک الشعرا بهار. چاپ دوم. بدون سال و جای نشر
 ۳۴. محمد معین - فرهنگ فارسی. جلد های ۱-۴. تهران، ۱۳۷۵
 ۳۵. مکنزی د. - فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه دکتر مهشید میرفخرایی. تهران، ۱۳۷۹
 ۳۶. وارسته لاهوری - مصطلحات الشعرا. تهران، ۱۳۶۴